



خوانش جنبش های اجتماعی

پاسخ به پرسش های نشریه « آرش » فوریه 2010

کاظم کردوانی

پاسخ به پرسش 1

پیش از پاسخ به پرسش شما می بایست بگویم که شما با اختصاص این ویژه نامه به بحث در باره ی چند و چون این جنبش ، بر موضوع مهمی انگشت گذاشته اید که از اهمیت خاصی برخوردار است . زیرا به سه دلیل پرداختن به این بحث ، ضرورت مبرم است.

نخست ، اهمیت خود این جنبش است ؛ جنبشی که در سی سال اخیر بی سابقه بوده است و مستقل از چگونگی شکل گیری بعدی آن ، یک برگ از تاریخ ایران را ورق زده است و تمامت خواهان حکومتی هر چه بکنند ، توان باز گرداندن آب رفته را به جوی ندارند . جنبشی که برای مردم ایران و میهن ما به معنای واقعی سر نوشت ساز است . اهمیت شناخت این جنبش در راهی است که تا امروز برابر ما گشوده است و اهمیت چند و چون کردن در باره ی آن ، در آینده ای است که برای میهن ما و فرد فرد ما در حال رقم خوردن است.

دوم ، هر جنبش بزرگ اجتماعی در هر جامعه ای و در این جا در جامعه ی ما ، موقعیت ویژه ای فراهم می کند برای شناخت بیش تر آن جامعه . هر جنبش اجتماعی بزرگی ، آزمایشگاه بزرگی است در شناخت روحیات و خلیقات مردمی که در آن شرکت می کنند ، در شناخت صف بندی ها و شکل گیری های موجود در آن لحظه ی جامعه ؛ در یک کلام دردرک بهرماهیت جامعه و سازه ها و ساختارهایی که اغلب در وضعیت عادی قابل رویت نیستند.

سوم ، شرکت درهر حرکت و مبارزه ی اجتماعی به طور طبیعی با خود هم دردی ها و وابستگی های عاطفی به همراه دارد ؛ بخصوص در وضعیتی نظیر آن چه ما در ایران امروز شاهد آن هستیم . با سرکوب وحشیانه ی که تمامت خواهان حکومتی اعمال می کنند ، بار عاطفی میان مردم - بالاخص آن ها که از نزد یک دستی بر آتش دارند و خود شاهد عینی سرکوب بی رحمانه و کشته شدن جوانان و زنان و مردان هستند - بسیار شدید است . این وفاداری به جنبش و احساس هم بستگی و هم دردی به یک دیگر ، از جنبه های بسیار مثبت این جنبش آزادی خواهانه و جمهوری خواهانه ی مردم ایران است . اما ، همواره در گرماگرم مبارزه بودن (بخصوص زمانی که انسان ها در برابر چنین توحشی هستند) مانع از تأمل و اندیشیدن در لحظه هم می شود . اگر چه چون تخم چشم می باید ازاین هم دردی و هم بستگی ملی و مدنی محافظت کرد ، می بایست به آن سوی دیگر واقعیت هم نظر داشت.

لحظه هایی که سرشار است از بارهای عاطفی طبیعی ، خود می تواند سبب کاهش مراقبت از جنبش و ندیدن نقص ها و ایرادات آن شود . بسیار اتفاق می افتد که به دلیل همین بار شدید عاطفی ، نقص ها و ایرادات دیده نشوند و حتا باعث پذیرش تسلیم طلبانه ی روندی شود که خود به خود پیش می آید یا به پیش برده می شود ، بی آن که دیگر ، کنش گران واقعی در آن سهمی داشته باشند . به همین دلیل نیز ، آن ها که اهل تفکر هستند و دل در گرو آزادی دارند ، در عین پشتیبانی کامل از حرکت آزادی خواهانه ی مردم ، می بایست با فاصله به بررسی این جنبش و جنبه های مثبت و منفی آن و نقص ها و نقاط قوت آن بپردازند و آن را صادقانه با دیگران در میان بگذارند و با رویی گشاده و ذهنی مدارا جویانه آماده ی شنیدن نظرها و اندیشه های دیگران باشند .

حال بپردازیم به پرسشی که مطرح فرموده اید .
اگر در جستجوی این دلیل ها و علت ها ، تنها به دنبال « چرا » باشیم ، به گمان من نمی توانیم به ارزیابی درستی دست یابیم ؛ اما اگر این « چرا » را با « چگونه » - مردم در آن شرکت کردند و آن را به راه انداختند - جمع کنیم ، درست تر و بهتر می توانیم این جنبش را درک کنیم . به دیده ی نگارنده جمع این « چرا » و « چگونه » را می توان در پنج عامل جستجو کرد .

۱- سر خوردگی فردی و اجتماعی در ساده ترین شکل بیان آن در در حوزه ی جامعه شناسی و سیاست، سر خوردگی را می توان ناشی از فاصله ای دانست میان موقعیتی که انسانی در جامعه ای دارد و موقعیتی که فکری کند مستحق آن است ، اما به دست نمی آورد یا دست یافتنی نمی یابد .

در دورانی که با ریاست جمهوری آقای خاتمی شروع شد، در آن حرکت عظیم ، جوانان و همه ی مردمی که به اصلاحات اعلام شده ی محمد خاتمی رأی داده بودند و دل بسته بودند، پس از یک دوره ی هشت ساله برابر واقعیتی قرار گرفتند که با توقع ها و امید ها و آرزوهای شان فاصله ای بسیار داشت . فاصله ای که نتیجه ای جز سر خوردگی و کنار کشیدن از شرکت مستقیم در امر سیاست نداشت . در دوران چهار ساله ی دولت احمدی نژاد که همراه بود با قدرت نمایی ها و یکه تازی های بی دروپیکر دولت و سازمان ها و افراد ریزو درشت نهادهای مالی و نظامی و اطلاعاتی ، همان فضای نسبی دوران خاتمی از بین رفت و نظام سیاسی ایران بیش از هر زمان دیگری بسته تر شد . در چنین اوضاع و احوالی ، این سر خوردگی فردی و اجتماعی - که همراه بود با آگاهی بیش تر مردم به استحقاق حقوق خود - به درجه ای رسید که برای هر انسان آگاه و متفکر و بیم ناک آینده ی کشور ، هراسناک بود . کافی است به « ما چی » ها و « ما چه کاره ایم » ها ی دوستان و آشنایان و افرادی را به یاد بیاوریم که حتا در دو- سه ماه مانده به انتخابات بر زبان می آوردند ، تا حد و درجه ی این سر خوردگی را در یابیم . اما با شروع انتخابات و احساس به وجود آمدن روزنه ای در فضای آن ، این سر خوردگی های فردی و اجتماعی جمع شده کارکردی کاملاً متفاوت و حتا مخالف با نقش پیشین خود ایفا کرد . این سر خوردگی فروخته ی جمعی به یک باره به نیرویی از خواسته ها و تمایل ها و آرزوها و مطالبات تبدیل شد و در بیان خود قدرتی به شکل انفجار عمومی و همه جانبه یافت .

۲- طرد تحقیر هر فرد و هر ملتی در برابر تحقیر ، تحقیر هویت ، تحقیر ملی ، تحقیر شخصیتی و... واکنش منفی نشان می دهد و در لحظه هایی از تاریخ هر ملتی این واکنش به تحقیر حتا می تواند علت العلل بسیاری از جنبش ها و انقلاب ها باشد . تا آن جا که تاریخ به ما می گوید و خود شاهد آن بوده ایم ، ایرانی ها همواره در برابر تحقیر و واکنش های تند نشان داده اند . از زمان دولت احمدی نژاد، به دلیل برخورد های تحقیرآمیز خود او و دستگاه های چند و چند گانه ای نظامی و انتظامی و امنیتی و مالی حامی اوبه جوانان و دانشجویان و زنان و متخصصان ، به دلیل اشغال همه پست های کلیدی و حتا پایین دولتی و بانکی و دانشگاهی و مالی به دست حامیان و حلقه های خاص آنان که از هر نوع تخصص و کارآیی بی بهره اند ، به دلیل تحقیری که احمدی نژاد در عرصه ی بین المللی برای مردم ایران به « ارمغان » آورده بود ؛ مردم و بالاخص جوانان و قشرهای متوسط جامعه از داشتن چنین رئیس جمهوری احساس تحقیر می کردند .

احمدی نژاد و نظریه پردازان و راه بران حکومتی او کوشیدند با تکیه به خصوصیت تاریخی ایرانی ها ، با به راه انداختن یک موج کاذب ناسیونالیستی ، این « تحقیر » را « دور » بزنند و خود سکان دار حرکت « عظمت خواهی » مردم ایران شوند . ایرانی ها مثل هر ملت کهن سال د یگری که از قدمت و فرهنگی چند هزار ساله برخوردار هستند و در آن د نیای بسیار دوربخشی از جهان را اداره می کردند (ایرانیان نخستین امپراتوری جهان را بنیاد گذاشتند) و امروز در جایگاه ی بسیار پایین تری قرار گرفته اند ، در ضمیر ناخودآگاه و در زبان خود همواره در حسرت (نوستالژی) آن روزگار گذشته اند ؛ همواره در بیان و نظر خود با « دنیا » صحبت می کنند و به جای پذیرفتن واقعیت امروزی خود و کوشش درهر چه بهتر کردن امروز خود ، در ذهن خود بیش تر در فکر جهان و کل منطقه و... هستند . « دنیا » در ذهن ایرانی ، از بی سواد تا روشنفکر ، از روستایی تا شاه و رئیس جمهور ، از عامی تا عالم همه و همه ... ، هم همیشه به گونه ای کج و معوج حضور دارد و هم کارکرد خاصی دارد . در دور افتاده ترین ده مملکت ، کشاورز ایرانی که کوچک ترین شناختی از دنیا ندارد در تعریف محصولی که کاشته است می گوید « در دنیا نظیر ندارد » ! همین بیان را در پایتخت کشورهم می شنویم . چه در زمان شاه و چه در دوران جمهوری اسلامی ، هر سد و کارخانه و بیمارستان و ... که ساخته می شود ، در تعریف آن صفت « بزرگ ترین » جزء لاینجزای آن است .

احمدی نژاد و نظریه پردازان حکومتی او ، آن موج کاذب ناسیونالیستی را عمدتاً بر حول دو محور شکل دادند . یکی موضوع اتم و دیگری منطقه ای شدن قدرت ایران . در هر دو مورد ، البته با تفاوت هایی ، موفقیت های نسبی هم کسب کردند و باعث نوعی غرور و برانگیخته شدن احساسات ناسیونالیستی در بخش ها و لایه هایی از جامعه ، حتا زمانی خیلی وسیع ، شدند ؛ اما در نهایت سود حاصل از این برانگیختگی احساسات ملی و میهنی مردم ، به حساب آنان واریز نشد که سهل است بلکه نتیجه ای معکوس داشت و باعث دوری بیش تر مردم از احمدی نژاد و دولت او شد . غرور حاصل از مطرح شدن ایران در مقام یکی از تعیین کننده های اصلی معادلات منطقه ای (از افغانستان و عراق تا لبنان) که همراه بود با شکست سیاست جنگ افروزانه و سیاست های جنگ طلبانه ی دولت بوش ، به علت « این همان » ی که مردم میان احمدی نژاد و حامیان اش و حماس و حزب الله لبنان و مقتدا صدر در عراق و... برقرار می کردند و با توجه به احساسات ایرانی ها در این زمینه ، مردم را از احمدی نژاد دور می کرد تا نزدیک . در قضیه ی اتم هم ، هر چند نوعی غرور ملی در مردم رشد کرد (قدرت جهانی شدن و...) اما از آن جا که احمدی نژاد نمی توانست و نتوانست نماد ناسیونالیسم ایرانی باشد (به رغم وجود رگه های قوی ضد عربی - اما علنی نشده - در او و اطرافیان نزدیک اش) ، این غرور برانگیخته شده نمی توانست او را بپذیرد . به همان نسبت که مردم (در همان چارچوب به وجود آوردن جو ناسیونالیستی و در عین حال در پیش گرفتن مناسبات تحقیرآمیز با مردم) دچار غرور بیش تر می شدند و احمدی نژاد و مشاوران اش آن را دامن می زدند ، مردم او را کوچک تر حس می کردند . مجموعه ی رفتارهای حقیرانه ی شخص احمدی نژاد در سطح جهان (ماجرای نطق در سازمان ملل ، ماجرای دانشگاه کلمبیا ، شرکت در کنفرانس شورای همکاری که در یکی از شیخ نشین ها برگزار شد و نشستن در زیر نام جعلی « خلیج عربی » و دم برنیارودن و خوشحال بودن ! و...) و برخوردهای حقارت آمیز با او در سطح بین المللی (در مقایسه با برخورد احترام آمیزی که با آقای خاتمی داشتند) ، چیزی جز احساس شرم و سرافکنده گی برای مردم به بار نیارود . با این رفتارها ، مردم او را در حد رئیس جمهور جامعه ی خود نمی توانستند بپذیرند ؛ او و مشاوران و نزدیکان اش را انسان های حقیری می دیدند که برای برکشیدن خود و حفظ قدرت خود ، ایران و ایرانی را تحقیر کرده است . طرد این تحقیر برای بسیاری خرید آبرو و حیثیت برای خود و برای عده ای به یک معنا « مجازات خود » هم بود که به انتخاب و پذیرش او - به هر دلیلی و طبیعتاً بسیار متفاوت و گوناگون - تن داده بودند .

در جریان انتخابات و حرکت اخیر مردم ، در سه لحظه ی خاص به روشنی می توان این عنصر طرد و تحقیر را دید . نخست ، پس از مناظره های نامزدهای ریاست جمهوری با یک دیگر و با ریاست جمهوری پیشین ، احمدی نژاد ، بود .

البته پیش از مناظره ها ، بسیاری راه خود را انتخاب کرده بودند و تصمیم به رأی دادن به آقای موسوی یا آقای کروبی داشتند ؛ اما بعد از مناظره ها ، جامعه به یک باره « از جا کنده شد » . افزون بر سهم کلی ی که این مناظره ها در ترغیب مردم برای شرکت در انتخابات داشت ؛ مناظره ی احمدی نژاد با موسوی و مجموعه ی رفتارها ی او در این مناظره و آن جمله ی «بگم ، بگم» در «جا کن شدن» مردم بسیار موثر بود. بسیاری که قصد شرکت در انتخابات را نداشتند، پس از دیدن این مناظره برای پایین کشیدن احمدی نژاد از اسب خیال و قدرت آن چنان بسیج شدند که اگر شدت آن از طرفداران پرو پا قرص کروبی و موسوی بیش تر نبود، کم تر هم نبود. لحظه ی دوم ، پس از کودتای انتخاباتی است و تأیید آقای خامنه ای . اعتراض و خروش بی نظیر ملیونی مردم ، طرد این احساس تحقیر بود که حتا در زبان مردم عادی هم به ساده ترین و در عین حال عمیق ترین شکل آن بیان می شد : « به ما توهین شد » ، « به ما بی احترامی شد » ، « به ما برخورد » . لحظه ی سوم ، برخورد شدید تر مردم بود به سخنان احمدی نژاد در تلویزیون که مردم را « خس و خاشاک » خواند و تعداد ملیونی حضور مردم را کم تر از تعداد رأی دهندگان یک حوزه (کم تر از پنج هزار) دانست.

۳ - هویت طلبی به گمان نگارنده ، جنبش اخیر مردم ایران در عین حال که جنبشی بود فراگیر که همه ی قشرها و طبقات و لایه های اجتماعی در آن شرکت داشتند ، اما مولفه های اصلی آن را دانشجویان و جوانان ، زنان ، روشنفکران تشکیل می دادند . از منظر دیگری باید به حضور مهم و فعال طبقه ی متوسط در آن نیز توجه کرد.

در این نوشتار، به رغم اهمیت فراوان و گاه تعیین کننده ی آن، به دو موضوع شرکت روشنفکران و طبقه ی متوسط ایران نمی پردازم و آن را به فرصت دیگری موکول می کنم .

شرکت چشم گیر و فعال زنان و دانشجویان و جوانان در جنبش، از منظر طرح هویت و هویت خواهی نیز قابل بررسی است.

مفهوم هویت در حوزه ی علوم اجتماعی و علوم انسانی ، موضوع خطیری است و باید آن را با احتیاط و حزم علمی فراوان به کار برد . به دو علت این احتیاط ضروری است . نخست ، به دلیل سایه روشن ها و کج فهمی هایی که در خصوص این مفهوم وجود دارد (هر خواستی را نمی توان « هویت طلبی » تلقی کرد) ؛ دوم به دلیل ثابت نبودن تعریف این مفهوم است.

هویت خواهی و هویت طلبی جوانان ، از دو جهت قابل بررسی است . یکم ، مقابله با گونه های فراوان و رنگارنگ جوان ستیزی حکومتی است که پس از یکی - دو سال بعد از انقلاب شامل حال جوانان غیر حزب الهی شد . خواست هایی نظیر آزادی های مدنی ، آزادی پوشش ، آزادی معاشرت ، دریک کلام آزادی در انتخاب آزاد نوع زندگی . وجه دوم این هویت خواهی فراتر از حکومت می رود و به یک معنا در برابر کل جامعه یا بخش بزرگی از آن قرار می گیرد . در این وجه ، جوانان با تصور یا تصویری از آنان مقابله می کنند که جامعه از آن ها دارد . به این معنا که واکنشی است از یک سو در برابر رفتار پدربزرگان و جامعه و خانواده با آنان و از سوی دیگر با تصویری از جوانان است که گویا همه ی آنان فکر و ذکری جز پول و ماشین و سکس ندارند و گویا نه غم کشور دارند و نه غم مردم و ...

در خصوص زنان، این هویت طلبی از مدت ها پیش به صورت منسجم و شکل داده شده ، دست کم در بخش فعال و پیشرو آنان ، بیان شده است . هویت طلبی زنان نیز در دو وجه قابل بررسی است . وجه اول آن در برابر حکومت و قانون های تبعیض آمیز زن ستیزانه ی موجود است که در خواست ها و مطالبات مشخص آنان در برابری حقوقی و سیاسی و اجتماعی آنان - برای برابری زنان و مردان - منعکس است . وجه دوم ، در مبارزه با تفکرات مرد سالارانه ی جامعه و خانواده است . فراموش نباید کرد که کم نیستند مردانی که خود را از حکومت جدا می دانند و در بیان با قانون های زن ستیزانه ی موجود مخالفت می کنند ؛ اما در عمل و آن جا که منافع خود آنان در میان باشد ، از همین قانون ها به نفع خود استفاده می کنند . چند نمونه به دست بدهیم : مردان « مدرن » ی که در صورت اختلاف با همسر خود ، برای اذیت و تحت فشار گذاشتن او ، از دادن اجازه ی خروج از کشور برای مسافرت جلوگیری می کنند ؛ یا مردان « مدرن » ی که در زمان اختلاف زناشویی و مراجعه به دادگاه از

مفهوم های حقوقی نظیر «عدم تمکین زن» استفاده می کنند یا در خصوص بچه ها به قانون «حضانة اطفال» موجود تاسی می جویند؛ یا همه ی آن مردان «مدرن»ی که در قضیه ی ارث، برابری مردان و زنان را فراموش می کنند.

اگر حرکت دانشجویان و جوانان و زنان را در دو- سه هفته ی قبل از انتخابات و بحث های فراوان و شوق آمیز آنان را در گوشه و کنار میدان ها و خیابان های همه ی شهرهای ایران - از تهران پایتخت تا شهری که جز نام چیزی از شهریت ندارند - به یاد بیاوریم که در فضایی شاد و پر از امید اغلب تا پاسی از نیمه شب و گاه تا نیمه های صبح ادامه داشت؛ جمع شدن آن هویت های فردی در هویت جمعی آشکار می شود. به معنایی دیگر، هنگامی که این هویت فردی با هزاران هزار هویت فردی دیگر جمع می شود و در مسیر یگانه ی حق طلبی و مبارزاتی قرار می گیرد، هویت همگانی بخش بزرگی از جامعه را می سازد؛ هویت همگانی ی که هم هویت فرد را مشخص می کند و هم از آن بسیار فراتر می رود.

این «ما»ی شکل گرفته که در عین هم خوانی با «من» من، در زمینه هایی متفاوت هم هست؛ «آن ها» و «این ها» را در برابر خود مشخص می کند. این گفت و گوی مستمر میان زنان و جوانان و حرکت جمعی آنان، احساس تعلق به یک گروه خاص، یک طیف خاص، یک «تشخص خاص»، - و حتا نوعی «رسالت» و نوعی «برتری» - را فعال می کند، «ما» را شکل می دهد و خود مبارزه «نهاد»ی را ایجاد می کند که می تواند یک هویت ارزشی را برای این جمع به گونه ای نسبتاً پایدار به وجود آورد. این «نهاد» - در مفهوم اختیاری این واژه در این جا - به یک آرمان زیسته متصل می شود که زندگی فردی شخص را هم تعالی می بخش.

۴ - خوانش اقتصادی تحلیل بسیاری از جنبش های اجتماعی را می توان با خوانش اقتصادی انجام داد. به این معنا که بر اساس محاسبه ی هزینه / در آمد و انگیزه های اقتصادی، شرکت انسان ها را در جنبش اجتماعی بررسی کرد. عنصر «حساب کردن» و «سود و زیان مادی» را سنجیدن، سنجیدن آن چه انسان ها به دست می آورند و آن چه ازدست می دهند؛ و در نهایت کفه ی سود از زیان بیش تر می شود. در مقام مثال اگر چند روزی بازار بسته شود یا صنفی دست از فعالیت بکشد، سود آن پس از برآورده شدن خواسته های آنان بیش از ضرر اقتصادی ی باشد که از این طریق نصیب آنان می شود یا ضرر اقتصادی حاصل از آن قابل اعتنا نباشد.

احمدی نژاد با قول آوردن پول نفت بر سر سفره ی مردم، در دوره ی پیش، به ریاست جمهوری رسید؛ اما همان مقدار نان سفره ی مردم را هم در دوره ی چهار ساله ی دولت اش از سر سفره ی آنان برچید. گرانی سرسام آور زندگی و مواد اولیه مورد نیاز مردم، رشد بی سابقه ی تورم، رشد بیکاری، رشد اختلاس و رشوه، رشد باور نکردنی اجاره خانه و... به نارضایتی شدید مردم از احمدی نژاد و روی گردانی گسترده ی آنان از دولت او انجامید. براساس پژوهش انجام شده در باره ی این انتخابات، بر خلاف حدس و گمان های فراوان، احمدی نژاد حتا در روستا ها نتوانسته است حائز رأی اکثریت باشد. روشن است که این نارضایتی عمومی در انتخابات اخیر سهم مهمی داشته است، اما به گمان من این جنبش را نمی توان تنها در چارچوب مفهوم تقلیلی عقلانیت محاسبه ی سود و زیان انجام داد.

۵ - معقول و منطقی / آزادی به گمان صاحب این قلم، در بررسی چرایی و چگونگی شرکت وسیع مردم در این انتخابات و این جنبش - با توجه به چهارعامل پیش برشمرده - می بایست به مفهوم «معقول و منطقی» بودن توجه ی خاص کرد. از یک منظر، مردم به این نتیجه رسیدند که شرکت در این حرکت کاری است «معقول و منطقی». مردمی که از گرانی و تورم و کرایه خانه ی کمرشکن و... جان شان به لب رسیده بود، مردمی که شاهد غارت و قیحانه ی ثروت شان به دست عده ای زورگو و غارت گر بودند، مردمی که نتیجه ی بی اعتنایی خود - از نگاه خود به حق - در انتخابات قبلی را در روی کار آمدن احمدی نژاد دیده بودند؛ شرکت در این انتخابات را - به رغم همه ی محدودیت هایی که همه می دانیم - کاری عاقلانه و منطقی ارزیابی کردند. این روزنه ی انتخابات، موقعیتی بود که بتوانند احمدی نژاد را از اریکه ی قدرت و خیال به زیر بکشند و در حد یک قدم، قدمی در جهت زندگی بهتر و جامعه ای قابل تحمل تر بردارند. این ارزیابی «معقول و منطقی» بودن، در حرکت

ملیونی خود تبدیل شد به یک «باور عمومی». این «باور عمومی» به ناچار می بایست به «زبان» خاص خود دست می یافت تا باز نمود نارضایتی آنان باشد، تا با آن زیسته‌ی نا هنجار و ناعادلانه خود را بیان کنند، تا با آن بگویند چه چیزی عادلانه است و چه چیزی ناعادلانه. این «زبان» با واژه‌ی «آزادی» گره خورد. هر چند این جنبش، مثل هر جنبش بزرگ دیگری، در دنیاهاى مختلف و در فضاهاى مختلف شکل گرفت و جاری است؛ فصل مشترک همه‌ی این دنیاها و فضاها، «آزادی» بود؛ به رغم معناهاى متفاوتی که این کلمه‌ی سحرآمیز در ذهن و خیال انسان‌ها پیدا می کند و پهنه‌ی وسیعی از خواست‌ها و مطالباتی که دربرمی گیرد.

مشخصه‌های جنبش مردم - تا کنون - را دست کم می توان در ده موضوع دسته بندی کرد.

۱ - نداشتن رهبری واحد این جنبش تا به امروز دارای رهبری واحد نبوده است. بیان این مطلب، نه ندیدن توفیق آقای موسوی و پس از ایشان آقای کربوبی در رهبری جنبش است و نه نفی ایستادگی تحسین برا نگیزآنان است بر سر قول‌هایی که به مردم داده اند؛ بلکه دیدن واقعیت موجود است. حتی موسوی و کربوبی هم هنوز نتوانسته اند به نهاد واحدی در راه بری جنبش مردم دست یابند. افزون براین، با نگاهی جست وجو گر می توان نشانه‌هایی از وجود نوعی تشکل‌های کوچک یا شکل‌گیری‌های محفلی مستقل از دو رهبر اصلاح طلب را در حرکت و راه بری بخش‌هایی از جنبش مردم دید که در آینده می توان از کم و کیف آنان، در صورت تداوم و جدی بودن شان، آگاهی بیش تری یافت.

۲ - رهبری این جنبش در دست روحانیان نیست.

۳ - جنبه‌ی مسالمت آمیز بودن این جنبش.

در جنبش اخیر که مردم ما به صورت ملیونی به خیابان‌ها آمدند و با شیوه‌ای مسالمت آمیز خواستار حق خود شدند، جهان را شگفت زده کرد و به تحسین واداشت. اهمیت این حرکت آن گاه دوچندان می شود اگر توجه کنیم که مردم ما در این سی سال در جامعه‌ای زندگی کرده اند که از روز نخست تمامت خواهان حکومتی لحظه‌ای از دمیدن در تنور خشونت باز نایستاده اند. جوانان ما و آن‌ها که اگر روز انقلاب به دنیا آمده باشند امروز سی ساله هستند، در خیابان و مدرسه و دبیرستان و دانشگاه و... با خشونت بزرگ شده اند. جوانانی که از لحظه‌ی پا گذاشتن به مدرسه، هر روز چندین و چند بار از آنان خواسته شده است که با مشتان گره کرده بگویند مرگ بر این و مرگ بر آن. در چنین جامعه‌ای و در چنین وضعیتی، مردم و جوانان ما با این وجه مسالمت آمیز به خیابان می آیند و به رغم سرکوب شدید (کشته شدن حدود سیصد نفر - برخی قول‌ها رقم نزدیک به چهار صد نفر را مطرح می کنند - و دستگیر شدن بیش از چهار هزار نفر و زخمی‌های فراوان) کماکان جنبه‌ی مسالمت آمیز حرکت خود را حفظ می کنند (و جهانی به احترام آنان کلاه از سر برمی گیرد). البته در برخی موارد در تقابل با خشونت افسارگسیخته‌ی حکومتیان، جوانان مجبور به دفاع از خود شدند، اما این «خشونت» جنبه‌ی دفاعی داشت و نه تعرضی، یا آن چه پس از تیر اندازی مستقیم به سوی مردم - از بالای مسجدی که بسیجیان در آن حضور داشتند - اتفاق افتاد، حرکت مردم چهره‌ی خشن به خود گرفت. با این همه، در همه‌ی تجمع‌ها و تظاهرات‌ها، مردم و بالاخص جوانان با فکری از پیش اندیشیده و با روی کردی آگاهانه انتخاب شده‌ی عمل خشونت آمیز به خیابان‌ها نیامدن.

۴ - مطالبات و ارزش‌های این جنبش عمدتاً به دور دو محور آزادی خواهی و جمهوری خواهی (جمهور مردم) استوار بود.

۵ - موضوع قدرت هر چند این جنبش برای به ریاست جمهوری رساندن منتخب اکثریت مردم بود و در نتیجه از زاویه‌ای مفهوم قدرت در آن نهفته بود؛ اما حرکت مردم به دست گرفتن قدرت به مفهوم خاص آن نبود. هدف حرکت مردم و بخصوص جوانان، ساختن فضاهایی مستقل در برابر حکومت بود. مقاومت در برابر کنترل اجتماعی و همه جانبه‌ی حکومت بود. برای جوانان خصوصاً تکیه بر استقلال شکل‌های اجتماعی‌ی زیستن بود در برابر حکومت و دست اندازی‌های تو در تو و چند گانه و همه جانبه‌ی آن بر زندگی فردی و اجتماعی آنان. خواست غالب، خواست رسیدن به حق انتخاب آزاد نوع زندگی بود.

۶ - یک مطالبه از یک منظر، این جنبش تنها یک مطالبه‌ی مشخص داشت: کنار زدن احمدی نژاد و انتخاب آقای موسوی یا آقای کربوبی. مردم با توجه به

امکان محدودی که داشتند (انتخاب یکی از چهار نفر تأیید صلاحیت شده ی شورای نگهبان) می خواستند از «شر» احمدی نژاد و گروه ها و باندهایی که او را به ریاست رسانده بودند «راحت» شوند و کسی را به ریاست جمهوری انتخاب کنند که در دست یابی به حقوق خود در حد یک قدم جلوتر باشند. این اصطلاح «یک قدم» یا «فقط یک قدم» در بحث هایی که میان مردم در خصوص چرایی شرکت در انتخابات در می گرفت، به کرات بر زبان طرفداران شرکت - از هر قشر و دسته بندی سنی - جاری می شد. پرواضح است که برنامه های ارائه شده از سوی دو نامزد اصلاح طلب سهم خود را در کشاندن و ترغیب مردم به سوی آن ها را داشت؛ اما حرکت اکثریت مردم - جز آن بخش که همواره می توانند رأی دهنده ی بالقوه ی آقای موسوی یا آقای کروبی باشند - بیش از آن که معطوف به این برنامه ها باشد، برشم اجتماعی آنان و «پندارین» (۱) ی که خود آنان از این انتخابات داشتند استوار بود. اگر برنامه های دو نامزد اصلاح طلب را مرور کنیم، در می یابیم که برنامه ی آقای کروبی در مقایسه با برنامه ی آقای موسوی، هم وسیع تر است و هم دقیق تر و روشن تر و هم بر روی خواسته های مهمی تأکید شده و اجرای آن ها را متعهد شده است. افزون بر این، در دو سال اخیر آقای کروبی در باره ی اتفاقات جاری مملکت - نظیر جنبش زنان، حرکت دانشجویان، در اویش و... - نظر داده است و به نفع آنان به صراحت موضع گیری کرده است. در حدی که چارچوب این نوشته اجازه می دهد، به طور خلاصه می توان چرایی اقبال بیش تر مردم به موسوی را در نبودن آقای موسوی در کسوت روحانیت، ناشناخته بودن ایشان برای مردم، حمایت ها و فعالیت های وسیع - آشکار و پنهان - آقای خاتمی به نفع موسوی دانست

۷ - گره خوردن دو نگاه در یک انتخاب در جنبش اخیر مردم، هم مذهبی ها حضور دارند و هم لاییک ها، هم سکولارهای مذهبی هستند و هم سکولارهای غیر مذهبی؛ اهمیت این جنبش هم تنها در فراگیری همه ی قشرهای اجتماعی و گروه بندی های سنی نیست، بلکه در هم دوشی و هم رأیی جریان های مختلف سیاسی و اجتماعی هم هست. به همین دلیل با آن که مردم مذهبی و جریان های دین باور اجتماعی حضور پررنگی دارند، جنبش رنگ مذهبی ندارد. از این منظر با جنبشی که در ماه های آخر انقلاب شکل گرفت، بسیار متفاوت است. دلیل این امری توان دست کم در دو عامل دید: یکی تجربه ی سی سال حاکمیت جمهوری اسلامی و دیگری تجربه ی دوره ی اصلاحات.

۸ - جنبش شهروندی این جنبش به معنای واقعی، جنبشی است مدنی و شهروندی. هویت آن با هویت مجموعه ی کنشگران اجتماعی فعال در این جنبش تعریف می شود و از این منظر دارای هویت طبقاتی به مفهوم خاص آن نیست. البته این امر به معنای عدم حضور افراد یا گروه هایی با دیدگاه های طبقاتی مختلف نیست.

۹ - خواست انتخابات آزاد این جنبش با موضوع انتخابات شروع شد و با مطالبه ی انتخابات آزاد ادامه یافت. هیچ گاه در این سی سال، موضوع انتخاب و انتخابات آزاد در مقام یک امر مطرح و حیاتی این چنین برای مردم ما مطرح نشده بود. حتا آنانی که شرکت در انتخابات را امری در حد تکلیف شرعی تلقی می کردند، امروز با نگاهی متفاوت به آن برخورد می کنند. نگاه مردم در این جنبش به موضوع انتخابات و حق انتخابات آزاد، نگاه به امری بود زمینی و ملموس و حیاتی.

۱۰ - نگاه به جهان یکی از مشخصه های بارز این جنبش، توجه ی خاص کنش گران فعال در آن به موضوع رسانه ها و بخصوص رسانه های بین المللی است. این توجه به رسانه های بین المللی چه در ارسال خبرها و پیامک ها و عکس ها و فیلم های کوتاه مدت ویدیویی (تلفن همراه) دیده می شود و چه در شعارهایی که به زبان انگلیسی (نظیر: رأی من کجاست) در دست تظاهرکنندگان حمل می شد. این نگاه به بیرون از ایران به یک معنا خواست بین المللی کردن خواسته ها و مطالبات جنبش بود و جلب توجه ی جهانیان به خود؛ و افکار عمومی جهان را به یاری فراخواندن. نخستین بار است که در جنبش ایران چنین موضوعی چنین همه گیر و وسیع مطرح می شود.

در خصوص دوام این جنبش و نوع شکل گیری آینده ی آن امروز مشکل می توان سخن دقیقی گفت که با آن چه اتفاق خواهد افتاد، منطبق باشد. مجموعه ی آن چه پیش از این در باره ی مشخصه ها و پی آمدهای تاکنونی حرکت مردم

وتداخل عامل‌ها ی مختلف در وضعیت امروز جامعه گفته شد ، به تنهایی می تواند بفرنجی و پیچیدگی اوضاع امروز ایران را روشن کند ؛ اما افزون بر آن نوع رفتار حکومت و چگونگی عمل نیروها ی سیاسی و کنشگران اجتماعی برای برون رفت از وضعیت کنونی ، نقش تعیین کننده ی در آینده ی این جنبش خواهد داشت . اما ازم اکنون می بایست به یک موضوع مهم توجه داشت : با توجه به گذشت بیش از شش ماه از شروع جنبش و تداوم آن به رغم همه ی سرکوب ها و دستگیری ها و کشتارها ، به ظن قریب به یقین می توان از تداوم آن در آینده سخن گفت . افت وخیزها وفرارو فرودهای آینده ی آن ، جزء لاینفک روند هر جنبش اجتماعی است . سکوت ظاهری و افت های آن های نمی بایست ما را دل سرد کند و تصور کنیم همه چیز به پایان رسیده است.

آن چه امروز ضرورت دارد ، طرح نظر است و بیان ضرورت ها ؛ هر کس و هر نیرویی براساس باورها و دیدگاه های خود می بایست راه کارها ی اندیشیده ی خود را در معرض قضاوت عموم قرار دهد و در جریان گفت وگویی مداراجویانه به رشد جنبش و اعتلای آن یاری رساند . آن چه در پی می آید ، پیش نهادها و ضرورت ها از نگاه صاحب این قلم است.

۱- هر جنبش اجتماعی اگر در تداوم خود موفق به نهادسازی نشود ، یا بسیاری از دست آوردهای خود را ازدست خواهد داد یا در آینده ای دور و با صرف هزینه های گزاف آن ها را به دست خواهد آورد . این نهادسازی ، گستره ی وسیعی از تشکیل حزب و تشکل های سیاسی تا انجمن های شهروندی و حتا تشکیل محفل های کوچک و جدا از هم را در برمی گیرد. ۲- اتحاد ، رمز پیروزی . در این جنبش بزرگی که به راه افتاده است ، حفظ اتحاد از مهم ترین وظیفه های هر جریان ونیرو و فرد آزادی خواه و مردم خواه و میهن دوستی است . نیروهای سرکوب گر و تمامت خواه ، با چهره های گوناگون و در نقاب های مختلف ، همه ی هم وغم خود را در پراکندن این جنبش و تفرقه افکندن میان اجزاء تشکیل دهنده ی آن متمرکز کرده اند . همه ، از هر گروه و دسته و جریان یا فردی میان افراد که هستیم ، می بایست با دو چشم بینا متوجه ی این امر خطیر باشیم و آگاه باشیم که پیروزی آزادی خواهان تنها در اتحاد همه ی نیروهای ترقی خواه و ضد استبداد ، اعم از لاییک و مذهبی ، سکولار مذهبی و سکولار غیر مذهبی ، میسر است .

۳- اتحاد با حفظ تمایز و حفظ هویت . در این سی سال ما دو تجربه ی بزرگ را پشت سر نهاده ایم . یکی در در زمان انقلاب است که با شعار «بجث بعد از مرگ شاه» ، دهان هر دگراندیش و منتقدی را بستند و اجازه ی نفس کشیدن ندادند و شعار «همه با هم» تبدیل شد به «همه با من» و اکثریت عظیم نیروهای دگراندیش هم با آن راه آمد و زیر پرچم «یک و دیگر هیچ» به راه افتاد. دیگری، در دوره ی اصلاحات است. در دوره ی اصلاحات که با ریاست جمهوری آقای خاتمی شروع شد، در طیف سکولارهای غیرمذهبی و دگراندیش شاهد سه روی کرد بودیم . نخست ، روی کردی که هیچ تفاوتی میان خاتمی و تمامت خواهان حکومتی قائل نبود و همه را به یک چوب راند و با دست چین کردن بخشی از واقعیت ، سخنانی بسیار ناعاقلانه گفت و سیاستی ناعاقلانه تر درپیش گرفت ؛ هم واقعیت جامعه را نادیده گرفت ، هم خود به انزوا کشیده شد ، هم هسته ی درستی که می توانست در بخشی از حرف هایش باشد مکتوم ماند . روی کرد دوم ، کاملاً در تضاد با آن ، همه ی هویت خود را برسر اصلاحات به داو گذاشت و به رغم ماهیت و اندیشه ی خود ، خواست ها و مطالبات خود را به ناکجاآبادی غیرقابل حصول وانهاد و در عمل - نه همواره در بیان - هرگونه تمایز خود را از بین برد . روی کرد سوم ، کسانی که با درک اهمیت جنبشی که در ایران به راه افتاده است ، بی آن که آن را در وجود این یا آن شخصیت سیاسی خلاصه کنند ، ضمن پشتیبانی از جنبه های درست این حرکت ، تا آن جا که امکان داشتند انتقادهای و دیدگاه های خود را مطرح کردند .

اگر در خارج کشور، دو روی کرد اول و دوم ، جنبه ی غالب موضع گیری ها و حرکت نیروهای سیاسی و فکری ایرانیان را تشکیل می داد ؛ در داخل ایران روی کرد سوم و تا حدودی روی کرد دوم - اما نه به شدت آن چه در خارج مطرح شد - وجه غالب موضع گیری ها ی نیروهای سیاسی - اجتماعی و روشنفکران و اهل قلم بود.

امروز ما با آموختن از این دو تجربه ی بزرگ ، می بایست آگاه باشیم و هویت و تمایز خود را قربانی لحظه ها و خوش باوری ها نکنیم . هرچند که جنبش

امروزایران ، به رغم برخی ظواهر ، جنبشی است متفاوت با آن چه در آستانه ی انقلاب شاهد بودیم یا آن چه در دوره ی اصلاحات اتفاق افتاد.

۴ - حرکت مردم در این جنبش به گونه ای بود که آقایان موسوی و کروبی بسیار بیش از آن چه تصور می شد و خود تصویری کردند (و خود نیز اذعان کرده اند) به جلو گام برداشتند و تا به حال به آن چه گفته اند عمل کرده اند و می بایست سپاس گزار این ایستادگی های تحسین برانگیزشان بود. اما ، جوانان ما ، زنان ما ، نیروهای سکولارهای غیرمذهبی می بایست آگاه باشند که اصولاً قرار نیست که این آقایان سخن گوی نیروهای سکولارهای غیرمذهبی باشند. از این آقایان به دلیل جای گاه ی که امروز دارند ، به دلیل اعتمادی که مردم به آن ها کرده اند ، به دلیل قول هایی که داده اند ؛ تنها می بایست خواست که برعهد خود با مردم وفادار بمانند و به آن چه گفته اند عمل کنند و تن به سازش های غیراصولی ندهند که تاکنون میان دولت مردان ایران مرسوم بوده است. توجه به این موضوع به دو دلیل اهمیت دارد. نخست ، سطح توقعات نیروهای سکولار غیرمذهبی را از آقای موسوی و آقای کروبی مشخص می کند. به این معنا که دچار توهم نخواهند شد و توقع نخواهند داشت که این آقایان به جای نیروهای سکولارهای غیرمذهبی یا آن طور که خود می خواهند این آقایان عمل کنند. دوم، مسئولیتی که به دوش نیروهای سکولار غیرمذهبی است به دیگری تفویض نخواهند کرد.

۵ - آقایان موسوی و کروبی می دانند و خود چه پیش از انتخابات و چه در روند آن و چه پس از آن ، مشاهده کرده اند که افراد روشنفکران و نیروهای سکولار غیرمذهبی سهم فراوانی در این جنبش داشته اند. بسیاری از این جوانان و زنان و مردانی که تا پای مرگ ایستادند ، نه با این آقایان هم باور بودند و در نگاه های مذهبی آنان شریک. اینان با توجه به اهمیت این لحظه ی تاریخی ، دست در دست این آقایان ایستادند ؛ با همه ی تفاوت ها و اختلاف هایی که اغلب به آن آگاه بودند. امروز می بایست به جد از این آقایان خواست که از این تصور - اگر دارند - که گویا با نیروهای مذهبی خودی توانسته اند به این جایی برسند که امروز هستند ، فاصله بگیرند و مرزبندی های مرسوم خودی و غیرخودی را ارزانی نیروها ی مستبد و تمامت خواه بدانند ؛ مهم تر از همه ، مانند دوره ی اصلاحات به افراد و نیروهای « غیر خودی » به چشم « سیاهی لشکر » نگاه نکنند. آزادی خواهی تنها در بیان نیست ، در عمل است و نشان دادن صادقانه باور به حق فعالیت ، حق حیات ، حق برخورداری کامل از حقوق شهروندی برای هرکس و هر نیرویی است ؛ خواه « خودی » باشد و خواه « غیرخودی ». آزادی خواهی در باور به این حقوق برای هریرانی است و پشتیبانی از این حقوق است

۶ - نیروهای سکولار غیرمذهبی ، مذهب ستیز نیستند (و به باورهای دینی و عقیدتی مردم احترام می گذارند) ؛ بلکه با حکومت دینی توافق ندارند و خواهان جدایی مذهب از حکومت هستند و معتقدند که دین می بایست به حوزه ی خصوصی غیرحکومتی بازگردد. این حکومت مذهبی و بخصوص تمامت خواهان حکومتی هستند که بزرگ ترین ضربه را به دین زده اند و دین را - که یکی از مهم ترین ملاط های جامعه ما است - از کارکرد طبیعی خود خارج کرده اند و آن را به یک ابزار و آلت دست عده ای قدرت پرست تبدیل کرده اند.

۷ - سال هاست که بسیاری از روشنفکران و جریان های سیاسی (عمدتاً سکولار غیرمذهبی) در باره ی اعلامیه ی جهانی حقوق بشر و اهمیت آن و ضرورت رعایت مفاد آن ، سخن گفته اند. امروز ، می بایست با توجه به اوضاع ایران و آمادگی جامعه در پذیرش مطالب آن بر این اعلامیه تأکید کرد و بحث در باره ی مفاد آن را به یک بحث عمومی تبدیل کرد. افزون بر این ، این اعلامیه می تواند به یکی از محورهای اصلی بحث در حوزه ی اتحاد عمل نیروها و جریان های مختلف سیاسی ایران ، اعم از مذهبی و سکولار و سکولار مذهبی و سکولار غیرمذهبی تبدیل شود.

۸- با توجه به خطیر بودن اوضاع جامعه ی ایران می بایست امروز بیش از هر زمان دیگری توجه کرد که برخلاف درک کودکانه ای که این و آن جا دیده می شود ، طرح خواست ها و شعارهای نامتناسب و بیرون از ظرفیت جنبش ، ارتقاء جنبش نیست. ارتقاء جنبش نه در رادکالیزه کردن یک جانبه و خارج از ظرفیت ایران ، بلکه در عمیق تر کردن و بالابردن و کمک به اندیشمندان

کردن ذهن و فکرمردم است . ارتقاء جنبش ، در روشن گری و شکافتن مفهوم آزادی خواهی است ، در روشن کردن همه ی مختصات آزادی در همه ی وجوه آن است .

۹- در سی سال گذشته و بخصوص در دو دهه ی قبل ، روشنفکران و جریان های فکری مختلف حضور بسیار پررنگی در عرصه ی فکر و فرهنگ ایران داشته اند و آن چه امروز در میان جوانان و مردم اهل فکر مطرح است ، حاصل همان فعالیت ها در حوزه ی اندیشه است ، اما این سخن ها بیش تر در دایره ی خاصی عمل کرده است . در وضعیت امروز ایران که چنین جنبشی سربرآورده است و همه مشتاق شنیدن « حرف » هستند ، بیش از گذشته می بایست به این امر توجه کرد ، چون امروز این « سخن » ها می تواند در زمان بسیار کوتاه تری - در قیاس با گذشته - به یک نیروی مادی بزرگ تبدیل شود . امروز سهمی که روشنفکران و متخصصان علوم اجتماعی و علوم انسانی می توانند در پیش برد فکری این جنبش انجام دهند ، از اهمیت فراوانی برخوردار است . امروز ، ما بیش از هر زمان دیگری به « مفهوم سازی » و دامن زدن به یک « جنبش فکری » نیاز داریم . این جنبش فکری می بایست هم به مدد کارفکری فردی انجام شود و هم با تشکیل « اتاق های فکر » . روشنفکران و نیروهای سکولار غیرمذهبی می بایست آگاه باشند که - افزون بر شرکت درعمل - تنها در صورت شرکت فعال در این حرکت فکری است که قادر خواهند بود از تکیه گاهی مطمئن برای تأثیر در روند جنبش برخوردار شوند .

۱۰- در پی جنبش فراگیرمردم و آن چه در پی آن آمد ، موضوع انتخابات آزاد با همه ی اهمیت و وزنه ی تاریخی آن برای جامعه ما مطرح شده است . هیچ گاه در طول پنجاه و شش سال گذشته (از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا به امروز) مردم به موضوع انتخابات ، به عنوان امر تعیین کننده ی زندگی خود تا این حد پی نبرده بودند . زمانی این خواسته و مطالبه ، عمدتاً در حوزه ی روشنفکری و سیاسی مطرح بود ، حال آن که امروز اهمیت آن برای مردم کاملاً آشکار شده است . امروزی توان در میان مردم از ضرورت مبرم انتخابات آزاد سخن گفت و آن را به نیرویی مادی و مطالبه ی دراز مدت کل جامعه تبدیل کرد .

۱۱- حکومت با دست اندازی به همه ی عرصه های عمومی و خصوصی ، تا آن جا که در توان داشته است حق انتخاب نوع زندگی را از مردم سلب کرده است . جوانان و زنان و مردان ، نه در نوع پوشش خود آزادند ، نه در معاشرت ها ، نه در انتخاب نوع تفریح و تفرج ، نه در انتخاب امکانات فرهنگی و ورزشی (سینما ، موسیقی ، تئاتر ، شنا و ..) ، نه در برخورداری از حق زندگی بی دغدغه و بدون اقا بالاسر و فارغ از بگیر و ببند و زندان و تعزیر و تنبیه . در وضعیت امروز که امر انتخابات آزاد چنین وسیع و فراگیر مطرح شده است ، می بایست این موضوع را با حق انتخاب آزاد نوع زندگی پیوند داد و در این خصوص به روشنگری پرداخت .

۱۲- هیچ کس نمی تواند درباره ی شیوه ی مبارزه مردم « دستور » صادر کند ، و اغلب هم افزون بر اراده ی مردم ، حکومت ها نوع مبارزه را به مردم تحمیل می کنند . اما ، هر فرد ، هر انسان صاحب عقیده و اندیشه ، هر جریان و نیروی فکری و سیاسی ، می تواند از تمایل ها و ارجحیت های خود سخن بگوید و در بیان و عمل به آن روی آورد . به گمان نگارنده ، تا به امروز شیوه ی غالب جنبش مردم ما مبارزه ی مسالمت آمیز و غیرخشونت بار بوده است و این امریکی از جنبه های بسیار مثبت این جنبش بود که پشتیبانی یک جهان را برای خود رقم زد . بی آن که بخواهم دچار ساده لوحی شوم و ندانم که در مسیر مبارزه ، گاه اتفاق می افتد که جنبش - مستقل از خواست این و آن - به راه های غیرمسالمت آمیز متوسل می شود ، معتقدم که روشنفکران و کنشگران اجتماعی و نیروهای فعال سیاسی و فرهنگی و اجتماعی ، کماکان می بایست بر این وجه فعالیت و مبارزه پافشاری کنند و مبلغ راه های غیرقهرآمیز گذار به دموکراسی باشند . به گمان صاحب این قلم ، با توجه به وضعیت فعلی ایران و صف بندی های موجود در آن و روحیه ی حاکم و اوضاع بین المللی امروز ، امکان رسیدن به آزادی از راه های غیرقهرآمیز وجود دارد . ما نه تنها نمی بایست مشوق و مبلغ راه خشونت آمیز باشیم ، بلکه باید آگاه باشیم که از دل قهر و خشونت کور ، اغلب نه فرشته ی آزادی که هیولا زاده می شود . (1)

پاسخ به پرسش 2

ترکیب طبقاتی این جنبش و اصولاً هر جنبش اجتماعی بر اساس کنشگران آن تعیین می شود. در جنبش عظیم دموکراسی خواهی امروز مردم ما ، همه ی طبقات و قشرهای اجتماعی به نوعی حضور دارند ؛ هر چند که این جنبش اساساً ، جنبشی است شهروندی و وزنه ی سنگین آن را زنان و مردان و جوانان آزادی خواه طبقه ی متوسط تشکیل می دهند . اما ، تا به امروز هیچ قشر و طبقه ای با شعار خاص خود و در ارتباط با منافع اقتصادی خود در این جنبش حضور ندارد . این جنبش ، جنبشی است بسیار عام که بر اساس خواستی دموکراتیک و جمهوری خواهانه (رأی من کو؟) به راه افتاد و روز به روز رشد کرد و مطالبات دیگری نیز در آن مطرح شد ، اما هم چنان در حد جنبشی عام و آزادی خواهانه - که برای امروز و فردای جامعه ی ما بسیار حیاتی است ، ایستاده است .

پاسخ به پرسش 3

نخست به گمان من ، همان طور که بارها بیان کرده ام ، «آزادی» ، همان واژه ای که علمای مستبد و مخالف سرسخت مشروطیت از آن به عنوان « لفظ قبیحه» نام می بردند ، برای ما - از هر قشر و طبقه ای که هستیم - از نان شب واجب تر است. تصور می کنم راهنمای شما در طرح این پرسش همان دغدغه ای باشد که من دارم. من این جا و آن جا شنیده ام، بیش تر به صورت پوشیده و نیمه پنهان و در لفافه ای از توجیهات نظری بسیار بی ارتباط با جامعه ی ایران، که به دلیل عدم حضور طبقاتی طبقه ی کارگر، این جنبش «به ما مربوط نیست» یا بدتر از آن «جنبشی است ارتجاعی» .

شکل گیری هر جنبش اجتماعی بر اساس اراده و خواست صرف این و آن صورت نمی پذیرد که مثلاً کسی بگوید جنبش « باید » به «خواست» و «رهبری» این یا آن طبقه شروع شود که در آن صورت و در آن زمان التفات ما شامل آن خواهد شد . امروز ، بزرگ ترین و مدنی ترین جنبش تاریخ ما در جریان است و وظیفه ی هر ایرانی میهن دوست و مردم دوست و طرفدار زهمتکشانش ایران ، شرکت در این جنبش و تقویت آن و طرح اندیشه های راه گشا برای آن است . من و شما و هر انسان ایرانی درگیر اوضاع امروز ایران می داند که این جنبش ، در کنار همه ی جنبه های درخشان آن ، دارای کمبود های بی شماری هم هست ؛ از جمله طرح نشدن تبعیض های مذهبی علیه ی اقلیت های مذهبی ، تبعیض های فرهنگی علیه ی اقلیت های قومی ، تبعیض های بی شمار حقوقی و سیاسی و جنسیتی علیه زنان ، موضوع عدالت اجتماعی ، عدم شرکت طبقه ی کارگر با خواست های مشخص خود و ... اما باید در نظر داشت که این جنبش در گام های نخستین خود است و افزون بر آن چاره ی این ضعف ها و دیگر مشکلاتی که می توان برشورد ، تخطئه ی این جنبش نیست . چاره ، شرکت فعالانه در آن و برطرف کردن ضعف های آن - هر کس به سهم خود - است .

حتی اگر بخواهیم با زبان مارکسیسم ارتدکس هم صحبت کنیم ، باید یادآوری کرد که روزگاری در روسیه ی تزاری، عده ای از سوسیال دموکرات ها رشد سرمایه داری را - از دل نظام اقتصادی پیشینی روسیه - کاملاً به زیان طبقه ی کارگر می دانستند. اما لنین ، بارها به آنان گوشزد می کرد که رشد سرمایه داری تنها به نفع سرمایه دارها نیست ، بلکه به نفع طبقه ی کارگر هم هست و هر طبقه ای می تواند از آن به نفع خود استفاده کند . افزون بر آن چه گفته شد ، اگر این جنبش تنها یک « جنبش ضد دیکتاتوری » باشد - که به گمان من فراتر از این سخن هاست - یکی از پایه ها و ستون های اصلی موانع رشد و شکوفایی جامعه ما را نشانه گرفته است و پیروزی آن ، پیروزی مجموعه ی قشرها و طبقات فرودست جامعه ما هم هست . به علت دیکتاتوری حاکم بر جامعه ی ما ، کارگران نمی توانند آزادانه مطالبات و خواست های خود را بیان کنند و مانند دیگر قشرها و طبقات نمی توانند شکل های خاص خود را به وجود آورند تا این شکل ها از منافع مشترک آنان دفاع کنند و حقوق از دست رفته خود را به دست آورند .

به گمان من ، مهم ترین موضوعی که می بایست در نگاه به این جنبش در نظر گرفت ، بیرون آمدن از کلیشه های ذهنی یا تاریخی شناخته شده ی جنبش های اجتماعی است . جنبش دموکراسی خواهی امروز مردم ایران را می بایست جزء جنبش های عمومی اجتماعی دانست که در این جا و آن جای دنیا هم دیده می شود که هم شکل اش و هم نوع بیان خواسته ها و مطالبات اش با آن جنبش های تاریخی که خود شاهد بوده ایم یا از خلال تاریخ دانسته ایم ، متفاوت است .

پاسخ به پرسش 4

نخست، موضوعی را می بایست یاد آوری کرد که شاید امروز به دلیل ابعاد عظیم جنبش کنونی ایران، بسیاری فراموش کرده باشند. در سال های اخیر به رغم سرکوب شدید و خفقان حاکم و به رغم نبود پشتیبانان قوی، بخش هایی از طبقه ی کارگر ایران بسیار فعال بوده اند و مبارزاتی مثال زدنی را به پیش برده اند. مجموعه ی تظاهرات و اعتصابات های کارگری در اعتراض به عقب افتادن پرداخت دستمزدها، مبارزات کارگران هفت تپه، مبارزات اعضای سندیکای مستقل شرکت واحد - که هنوز هم تعدادی از رهبران آن ها در زندان بسر می برند - نمونه هایی از حرکت های سندیکایی و طبقاتی کارگران است. من در جنبش امروز مردم ایران، سایه هایی از همان حرکت ها را هم می بینم.

بی شک می توان «وزن طبقاتی» کارگران و زحمتکشان را در متن همین جنبش تقویت کرد؛ و در حوزه ی نظر راهکارهای آن چندان پیچیده نیست. مهم، عمل به آن هاست و فراهم کردن مقدمات عمل به آن ها.

نخست، شرکت فعالانه و مسئولانه و صادقانه در همین جنبش است. ضمن شرکت در این جنبش، طرح مطالبات و خواست های کارگران و زحمتکشان است و تبدیل آن به نیرویی مادی. با نگارش مقاله ها و تحلیل های واقعی، ضمن برشمردن جنبه های قوی و مثبت حرکت مردم، به ضعف های جنبش آنان نیز توجه کرد و آن ها را برشمرد و به دست اندکاران و فعالان و رهبران این جنبش، این ضعف ها را تذکر داد و برای آنان روشن ساخت که حفظ دست آوردهای جنبش عمومی مردم ایران بدون شرکت لشگر عظیم زحمتکشان ایران، اگر ممکن هم شود بسیار شکننده است.

جریان های سکولار غیر دینی به ویژه چپ، می بایست با بهره گیری از دانش و تخصص متخصصان و پژوهش گران، برنامه ها یا بنیان های راهبردی تا حد امکان روشن و دقیق برای ایران امروز و ایران فردای نزدیک ارائه دهند و در آن ها خواست ها و مطالبات کارگران و دیگر زحمتکشان را مطرح کنند تا از این طریق باعث ترغیب آنان در شرکت در مبارزات شوند. آن دسته از فعالان سندیکایی و کارگری که در ایران در محیط های کارگری کار می کنند، چه در نوشته ها و چه در گفته ها خود می بایست برای آنان روشن کنند که آینده ی آنان در گرو آینده ی این جنبش است و چنان چه می خواهند در آینده سهمی از نتایج این مبارزه داشته باشند، شرط آن شرکت فعالانه و مسئولانه در آن است و شکل دادن یک نیروی مادی واقعی حامی منافع آنان.

پاسخ به پرسش 5

به دیده ی من، ما در ایران امروز با پدیده ای به نام «جنبش چپ» روبرو نیستیم، بلکه به جای آن می بایست از جریان یا جریان های چپ نام برد. دوم این که با بررسی بسیار اجمالی نظر و گفتار و عمل مجموعه ی جریان های چپ ایران از زمان انقلاب به این سو به راحتی می توان به وضعیت بسیار نا هنجار چپ ایران پی برد. کافی است در کارنامه ی نظری و عملی تشکل های چپ ایران - به رغم همه ی تفاوت های حتی بنیادین آن ها، حزب توده، سازمان فداییان، سازمان های خط 3 و... - اندک تأملی کنیم تا وضعیت کنونی را دریابیم. امروز، در کدام گروه نام و نشان دار چپ، گفتار و کلام چپ منطقی و منسجم و مرتبط با وضعیت معین و مشخص ایران سراغ دارید؟ موضوع بسیار با اهمیت دیگر در بررسی وضعیت چپ امروز ایران، برخورد حاکمیت است. کشتار های سال های اول دهه ی 60 و قتل عام زندانیان سیاسی در سال 67 و برخوردهای حذفی و سرکوب گرانه ی حکومت در مقابله با جریان های چپ، به نابودی بخش بزرگی از کادرها و امکانات آن ها انجامید و آن ها که توانستند جان از مهلکه بیرون ببرند بی هیچ پیوند جدی با جامعه ی خود ماندند. اگر حاکمیت چنین کینه توزانه کمر به نابودی جریان های مخالف خود - از جمله چپ - نمی پرداخت و سرمایه های بزرگ انسانی جامعه ی ما را با چنین قساوتی به قربان گاه نمی برد، هم جریان های چپ می توانستند با شناخت بهتر جامعه و خود، به اشتباهات خود پی ببرند و سهم سازنده ای در کشور داشته باشند و هم جامعه ی ما از وجود چنین فرزندانی محروم نمی ماند.

امروز، به نظر من جریان های چپ ضمن شرکت در این جنبش بزرگ و مثال زدنی، می بایست «گفتار چپ» را مشخص کنند. بحران گفتار چپ، بحران جهانی چپ

است و تنها به ایران خلاصه نمی شود. حتی جریان دیر پا و ریشه داری نظیر سوسیال دموکراسی اروپا هم امروز با بحران گفتار روبروست، که یکی از دلایل آن را باید در چرخش عظیم امروز جهان و جهانی شدن پرشتاب دنیا ی ما دانست. اما، اگر چپ های ایران می خواهند در صحنه سیاست جامعه ی ایران سهمی و جایی داشته باشند، می بایست از کلیشه های بی تاریخ شده - بهتر بگویم متعلق به تاریخ سپری شده ی چپ - دل بردارند و کلام و گفتارزنده و دموکراتیک چپ را سامان دهند.

پاسخ به پرسش شماره 6

من تصور می کنم که در بخش های پیشین به نوعی به این موضوع هم پرداخته ام. در نتیجه در این جا به چند مورد اشاره می کنم.

یک: حکومت با تمام نیرویش مردم را ترغیب کرد که بیایند و در انتخابات شرکت کنند. مردم هم شرکت کردند. شرکت مردم در این انتخابات، یعنی 85 درصد، بالاترین سطح مشارکت تا به حال بوده است. ولی رأی مردم به حساب نیامد. اما مردم ایستاده اند پای رأی خود. در انتخابات آشکارا تقلب شده است. مثل روز روشن است. لذا ایستادگی بر سر این موضوع به نظر من بسیار اهمیت دارد. در خواست انتخابات، در درون خود خواست دیگری نیز دارد و آن درخواست ضمنی انتخابات آزاد است. این حتی می تواند شعار ملی ما باشد. حتی برای درازمدت تر. یعنی اگر بر روی موضوع انتخابات پافشاری شود، کار شود، شعار انتخابات آزاد به معنای وسیع آن می تواند در آن گره بخورد.

دو: یکی از مسائل در هر حرکت اجتماعی این است که شما خطر را و نقطه ی ثقل را کجا تعیین کنید. جریان ها و جناح هایی که امروز در صحنه ی مبارزه ی اجتماعی حضور دارند و دارند عمل می کنند، کسانی که امروز در خیابان ها هستند و شعار می دهند و مبارزه می کنند، از مذهبی تا لاییک، از سکولارهای مذهبی تا سکولارهای غیرمذهبی هستند. همه ی این انسان های آزادی خواه مخالف احمدی نژاد و مخالف سیاست تمامیت خواهی حکومت ایران، از همه ی اقشار و گرایشات ایدئولوژیکی هستند. تمام ظرافت مساله در این مطلب است که اگر عده ای این حرکت را به گونه ای رادیکالیزه کنند که بیان کننده ی نظرهای خاص یک بخش از مردم باشد، اشتباه است. یعنی نه باید تندروی کرد و نه بر عکس آن. در مقام مثال اگر گروهی بیاید و شعار صرفاً مذهبی بدهد، تعداد زیادی که سکولارهای غیرمذهبی هستند، از این جنبش کناره خواهد گرفت و اگر سکولارهای غیرمذهبی بگویند ما هستیم و به جریان های مذهبی کاری نداریم باز هم عده ی زیادی از این جنبش جدا خواهند شد. در نتیجه طوری باید رفتار کرد که مجموعه ی قشر های مردمی که تا به حال در خیابان بوده اند در جنبش حضور داشته باشند.

در هر حرکت، هر جنبش به جایی می رسد که باید مکثی بکند و تأمل بکند ببیند که قدم بعدی را چگونه بردارد. آن چه تا به حال انجام داده است چه بوده است و چه بازتابی داشته است و چه امکاناتی دارد. و آن گاه یک قدم جلوتر برود. زیاده روی از هر طرفی که باشد ضرر می زند به جنبش. در واقع، تلاش حکومت تا به حال چنین بوده است و حال هم چنین است که یک بدیل، یک اپوزیسیون غیرحکومتی، یک آلترناتیو به وجود نیاید. امروز بدیل سکولار غیرمذهبی در موقعیتی نیست که بتواند مجموعه ی جامعه را هدایت بکند. اگر راه حلی وجود داشته باشد این خواهد بود که این بخش از فعالان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه صادقانه و بدون هیچ حرکت نمایی و تحریک آمیز در جنبش شرکت کنند - همان گونه که تا به حال عمل کرده اند - تا بتوانند آرام آرام سازماندهی کنند و بتوانند دیدگاه های خودشان را به عنوان یکی از نظرهای مطرح در جامعه تثبیت کنند. اگر اپوزیسیون سکولار غیرمذهبی بتواند در عین حفظ تمایز خود، در اتحاد و وحدت با دیگر نیروهای آزادی خواه در تغییر اجتماعی فعالانه شرکت کند و تبدیل به یک نیروی اجتماعی شود؛ اپوزیسیون سکولار غیرمذهبی به موفقیت بزرگی دست یافته است.

سه: مسائل مربوط به آزادی و دموکراسی. من فکر می کنم بر چند موضوع باید تکیه کنیم. یکی از آن ها موضوع آزادی است. یکی دیگر مسئله ی حق انتخاب آزاد نوع زندگی است. ما باید موضوع هایی را مطرح کنیم که در ارتباط با دموکراسی و آزادی باشد. ما حرف های عجیب و غریبی نمی زنیم. می گوئیم ما انتخابات آزاد می خواهیم. خواسته ای که می شود آن را با آدم های معمولی هم در میان گذاشت و این بحث را در واقع به نیروی مادی تبدیل

کرد. ما فکر می کنیم هر ایرانی حق دارد نوع زندگی خودش را آزادانه انتخاب کند. شما می توانید در باره ی این موضوع با هر کسی راحت صحبت کنید. فکر را به یک امر، در واقع به یک نیروی مادی در جامعه تبدیل کنیم. آزادی اندیشه و عقیده و بیان، آزادی نشر، آزادی تجمع، آزادی تشکل، آزادی پوشش. یعنی باید مؤلفه های مشخص آزادی را مطرح کرد. ما دو تجربه ی خونین در چهل - پنجاه سال گذشته داشته ایم. یکی در دوران شاه و یکی در دوران حکومت اسلامی. در نتیجه ما در عین شرکت فعال و صمیمانه در جنبش مردم و بی آن که با سیاست های ناپخته در برابر آن قرار بگیریم، می بایست با حفظ هویت خود و با در پیش گرفتن سیاستی دموکراتیک و آزادی خواهانه کوشش کنیم به یک نیروی اجتماعی تبدیل شویم.

چهار: جدایی دین از حکومت را باید بخواهیم. باید توجه کنیم که ما در دو سطح بحث داریم، یکی بحثی است که در سطح جنبش فکری و میان روشنفکران مطرح است. در این سطح، می توان مجموعه ی مباحث ایدئولوژیک و سیاسی و فرهنگی را مطرح کرد. اما در سطح عامه ی مردم، بحث های دموکراتیک قابل درک برای مردم می بایست مطرح شود. در مقام مثال عرض می کنم اگر به هر انسان معمولی بگویید که هر ایرانی حق دارد همان گونه که دوست دارد زندگی کند، قابل پذیرش است. این حتی برای کند ذهن ترین آدم ها هم قابل پذیرش است. ما در عین بیان خواست دموکراسی و آزادی، می بایست با مولفه هایی این خواست ها را مشخص کنیم. نباید کلی و عمومی حرف بزنیم. باید بگوئیم مثلاً آزادی پوشش، آزادی بیان، آزادی اندیشه و آزادی عقیده، آزادی تجمع و آزادی تشکل. این خواست کلی را باید در اجزاء آن ها بیان کنیم. شما زمانی می توانید مردم را بسیج بکنید که صحبت و سخن تان قابل درک و ملموس باشد برای مردم. وگرنه خواست دموکراسی و آزادی از زمان انقلاب مشروطه تا امروز مطرح بوده است و به درستی از سوی نیروهایی عنوان شده است. امروز باید این خواست ها را مشخص کرد. یعنی جدایی دین از حکومت. حق آزاد زندگی کردن و حق آزادی اندیشه و بیان. باید این خواست های مشخص را با تمام اجزایش توضیح بدهیم. (2)

kkardavani@yahoo.fr

زیر نویس ها :

- 1 - رجوع کنید به کاظم کردوانی ، تحلیلی بر جنبش اخیر مردم ایران ، اخبار روز- 2 شهریور 1388
- 2 - رجوع کنید به کاظم کردوانی ، رهیافت دموکراسی - 5 مرداد 1388